



## جایگاه مصلحت در بستر قانونگذاری حکومت اسلامی

پدیدآورنده (ها) : نیکزاد، عباس

علوم اجتماعی :: نشریه مطالعات راهبردی زنان :: پاییز ۱۳۸۵ - شماره ۳۳ (ISC)

صفحات : از ۱۳۰ تا ۱۶۱

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/237025>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۲/۰۷/۲۵

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه **قوانین و مقررات** استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



## مقالات مرتبط

- احکام حکومتی و مصلحت در فقه شیعه
- ضوابط مصلحت در فقه شیعه
- بررسی جایگاه مصلحت در فقه شیعه و اهل سنت
- درآمدی بر جایگاه مصلحت در فقه
- مصلحت در فقه
- مکان یابی مقررات کیفری در فقه و پیامدهای روش شناختی آن
- احکام اولیه، ثانویه و حکومتی
- اندیشه: مرجعیت عرف در تطبیق مفاهیم بر مصادیق
- حق و مصلحت در ترازوی عدالت
- قاعده ی «اختلال نظام»؛ مفاد و قلمرو آن در فقه
- مصلحت و نقش آن در استنباط احکام شرعی و حکومتی
- نسبت مجازات های بازدارنده با تعزیرات در حقوق کیفری ایران

## عناوین مشابه

- «مصلحت و جایگاه آن در حکومت اسلامی»
- مصلحت و جایگاه آن در حکومت اسلامی
- حوزه فقه سیاسی: مصلحت و جایگاه آن در حکومت اسلامی
- مفهوم مصلحت و جایگاه آن در قانونگذاری جمهوری اسلامی ایران
- مصلحت و جایگاه آن در حکومت اسلامی
- مصلحت و جایگاه آن در حکومت اسلامی
- جایگاه مصلحت در حکومت اسلامی با تأکید بر اندیشه ی فقهی - سیاسی امام خمینی
- مصلحت و جایگاه آن در حکومت اسلامی
- مصلحت شرعی و حاکمیت سیاسی درآمدی بر جایگاه و نقش مفهوم مصلحت در حکومت اسلامی
- قانونگذاری در حکومت اسلامی

# جایگاه مصلحت در بستر قانونگذاری

## حکومت اسلامی

عباس نیکزاد\*



### چکیده

مطابق نظر عدلیه احکام شرعی تابع مصالح و مفاسد است؛ چنان که احکام حکومتی نیز در راستای تأمین مصالح اجتماعی جامعه اسلامی می باشد. بنابراین «مصلحت» در فقه اسلامی، در مقام فتوا و حکم حکومتی از جایگاه مهمی برخوردار است. آن چه که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته، جایگاه و نقش مصلحت در استنباط احکام شرعی و احکام حکومتی است و به موضوعاتی همچون: مفهوم شناسی مصلحت، تبعیت احکام از مصالح و مفاسد، مصلحت در سیره معصومین، مفهوم شناسی حکم حکومتی، تفاوت حکم حکومتی با حکم شرعی، نقش مصلحت در احکام حکومتی، مصالح مرسله در دیدگاه اهل سنت پرداخته شده است. نتیجه آن که حکومت می تواند در پرتو مصلحت بسیاری از مشکلات زنان را که در حوزه فقه مطرح است، حل نموده و قانون مناسب وضع نماید.

### کلیدواژه

مصلحت، فقه، استنباط احکام، حکم حکومتی.

\* - دانش آموخته سطح چهار حوزه، عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی بابل

دانش فقه، یکی از غنی‌ترین و گسترده‌ترین بخش از علوم اسلامی است. این دانش به معنای اعم شامل احکام و مقررات شرعی، مبانی و شیوه‌های استنباط احکام از منابع معتبر و نیز روش‌های اثبات تاریخی آنها (علم رجال و درایه) می‌باشد. مسلمانان در کنار فقه به تأسیس و پرورش اصول فقه پرداختند. علم اصول ابزاری کارآمد در جهت استنباط احکام شرعی است، به گونه‌ای که امروزه در حوزه‌های علمیه شیعه، یکی از دقیق‌ترین دانش‌های اسلامی به شمار می‌رود. علمی مانند رجال و درایه، اگرچه فقط در خدمت فقه نمی‌باشند، ولی رشد آنها مرهون فقه و توجه فقیهان به این علوم می‌باشد. شارع مقدس، متون دینی را به گونه‌ای ارائه کرده که از اجتهادپذیری بسیار بالایی برخوردار است و همین امر از امتیازات آن به حساب می‌آید (مطهری، ۱۳۸۱: ج ۲، ص ۲۴۱). برخی روایات نیز بر اجتهادپذیری دلالت دارد، مانند اینکه معصوم می‌فرماید: «... اِنَّه لیس شی من الحلال و الحرام و جمیع ما یحتاج الیه الناس الا و قد جاء فیہ کتاب او سنة» (کلینی، ۱۳۸۸: ج ۱، ص ۵۹). طبق این روایات، همه احکامی که مورد نیاز بشر است، در کتاب و سنت بیان شده و این به معنای اجتهادپذیری در دین می‌باشد. یکی از ویژگی‌های اجتهاد در فقه شیعه مفتوح بودن باب اجتهاد است. از دیدگاه شیعه هر فرد صاحب صلاحیت در چارچوب منابع دینی، ضوابط و قواعد استنباط، می‌تواند اجتهاد نماید. ویژگی دیگر اجتهاد، ضابطه‌مندی آن می‌باشد. بدین معنا که روش فهم احکام شرعی از منابع دینی، تابع ضوابط و قواعدی است. فرایند رسیدن به فهم دینی، تنها در صورتی که برخاسته از منطق خاص استنباط باشد، اجتهاد تلقی می‌شود. از این رو استنباطی که برآمده از این منطق نباشد «تفسیر به رأی» نامیده می‌شود و اعتباری ندارد (موسوی، بی‌تا: ص ۱۶).

از جمله اموری که باعث پویا و زنده بودن فقه اسلامی می‌شود، قرار گرفتن عقل به عنوان یکی از منابع و مدارک اجتهاد در کنار کتاب، سنت و اجماع است که دلالت بر

جایگاه بلند عقل در اجتهاد دارد. در متون دینی، عقل به عنوان «حجت باطنی» خدا در کنار «حجت ظاهری» خدا یعنی انبیا مطرح شده است (کلینی، ۱۳۸۸:ق:ج ۱، ص ۱۶). اصولیون بر اساس قاعده «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» معتقدند، هر جا عقل به مصالح و مفاسد امور دسترسی پیدا کند، می تواند به حکم شرع در آن موارد آگاهی یابد، زیرا احکام شرعی تابع مصالح و مفاسد هستند (ر.ک. مظفر، ۱۳۸۶:ق:ج ۲).

یکی از مباحثی که در فقه شیعه و فقه اهل سنت مورد توجه جدی واقع شده؛ جایگاه و نقش مصلحت در مباحث فقهی است. در فقه اسلامی موضوع مصلحت در ملاکات و مناطات احکام شرعی و در احکام حکومتی مطرح می باشد. در ملاکات احکام بحث این است که آیا احکام شرعی تابع مصالح و مفاسد هستند؟ همچنین چگونه می توان به این ملاکات اطلاع یافت؟ آیا عقل می تواند با آگاهی از مصالح و مفاسد، احکام شارع را کشف نماید؟ نقش مصلحت در دایره احکام حکومتی چیست؟ و ...

### ۱) مفهوم شناسی مصلحت

مصلحت در مقابل مفسده به معنای خیر، صلاح و منفعت است. (ر.ک. شرتونی، ۱۳۰۳:ق:ج ۱، ص ۶۵۶؛ فیومی، بی تا:ج ۱، ص ۳۴۵). «مصلح، جمع مصلحت به معنای نیکی ها است؛ یعنی آنچه موجب آسایش و سود باشد. مصلح معاش و معاد به معنی چیزهایی است که خیر و مصلحت دنیا و آخرت با آن توأم است (دهخدا، ۱۳۲۵:ق:ج ۱۲، ص ۱۸۵۴).

بعضی نوشته اند: «مصلحت در اصطلاح سلمای دین اسلام، شامل منافی می شود که شارع حکیم برای بندگانش لحاظ نموده. این منافع به ترتیب عبارتند از: حفظ دین، جان، عقل، نسل و اموال، منفعت نیز شامل لذت یا وسیله آن و برطرف کردن آلام یا وسیله رفع آلام است» (بوطی، ۱۴۱۲:ق: ص ۲۷). برخی مصلحت را «دفع ضرر دینی، دنیایی یا کسب نفع دینی یا دنیایی» معنا کرده اند (قمی، ۱۳۰۳:ق:ج ۲، ص ۸۵).

غزالی در این باره می‌نویسد: «به معنای جلب منفعت و دفع ضرر، ... بوده و مراد ما از مصلحت، تأمین مقصود و هدف شرع است و مقصود شرع نسبت به خلق پنج امر حفظ دین، عقل، جان، نسل و اموال می‌باشد. پس آنچه در جهت حفظ این اصول پنجگانه باشد، مصلحت و آنچه موجب تفویت آنها باشد، مفسده نامیده می‌شود» (غزالی، ۱۳۱۳ق: ج ۱، ص ۱۷۴). نکته مهم در تعریف مصلحت این است که از نگاه دینی، مصلحت اختصاص به خیر و منفعت دنیایی ندارد، بلکه امری که منفعت اخروی داشته باشد؛ نیز مصلحت نامیده می‌شود، هر چند از جهت دنیوی منفعتی نداشته باشد، چنانکه اگر امری دارای منفعت تخیلی یا حیوانی باشد، اما برای عقل و شخصیت انسانی و معنوی فرد ضرر داشته باشد، از نگاه دینی، مصلحت نیست.

آیت الله جوادی در این رابطه می‌نویسد: «مصلحت در جامعه اسلامی، مصلحتی است که هم مربوط به دنیای مردم باشد و هم مربوط به آخرتشان، هم حسنه دنیا باشد و هم حسنه آخرت که خدای سبحان در کتاب خود، شعار جامعه مؤمنان را چنین بیان می‌کند: «و منهم من يقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار» (بقره، ۲۰۱). چیزی مصلحت واقعی انسان است که هم به سود دنیا و هم به سود آخرت وی باشد. اگر چیزی به سود دنیای انسان باشد، ولی به آخرتش آسیب برساند، مصلحت نیست و وحی الهی که از مصالح اخروی انسان مانند منافع دنیوی باخبر است، وی را راهنمایی و ترغیب می‌کند به چیزی که مصلحت دنیا و آخرت اوست و از چیزی که ضرر و فساد اخروی برای او در پی دارد، نهی می‌کند، هر چند به حسب ظاهر، مصالح دنیوی وی را در بر داشته باشد. حلال و حرام‌های شرعی و باید و نبایدهای دین، برای تأمین مصالح دنیوی، اخروی انسان است» (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ص ۴۶۶).

به نظر می‌رسد بین مفهوم مصلحت و مفهوم ضرورت رابطه عموم و خصوص مطلق است، یعنی هر ضرورتی مصلحت است، اما هر مصلحتی لزوماً ضرورت نیست. به تعبیر

دیگر گاهی مصلحت «اولویت تعیینی» دارد و گاهی «اولویت تفضیلی». در موردی که اولویت تعیینی دارد، همان ضرورت است و در جایی که اولویت تفضیلی دارد، مصلحت بوده و ضرورت نیست (همان، ص ۴۶۵).

## ۲) تبعیت احکام از مصالح و مفاسد

تبعیت احکام از مصالح و مفاسد از مباحث مهمی است که فقهای شیعه و سنی بدان عنایت داشته‌اند. مقصود از مصالح و مفاسد عبارت از چیزی است که بود و نبود حکم شرعی بدان بستگی دارد و از آن به «مناطات احکام»، «ملاکات احکام» یا «علل و مقتضیات احکام» یاد می‌شود.

نظر مشهور عدلیه<sup>۱</sup> این است که احکام شرعی تابع مصالح و مفاسد در متعلقات است. یعنی قبل از تعلق حکم شارع، افعال و اشیاء دارای مصالح و مفاسد هستند و این امر، موجب جعل حکم مناسب با آن شده است. در این رابطه به آیات، روایات و عقل استدلال شده که ذیلاً به آنها اشاره می‌شود:

۲-۱) این آیات فلسفه پاره‌ای از احکام را مصالح و مفاسدی می‌داند که در افعال وجود دارند، از قبیل: «اقم الصلاة لذكرك» (طه، ۱۴)؛ «ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنکر» (عنکبوت، ۴۵)؛ «کتب علیکم الصیام... لعلکم تتقون» (بقره، ۱۸۳)؛ «ولا تقربوا الزنا انه كان فاحشة و ساء سبیلاً» (اسراء، ۳۶)؛ «استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم» (انفال، ۲۴). این آیات به نحو عموم دلالت می‌کند که دستورات و آموزه‌های دینی باعث سعادت و خوشبختی انسان است.

۲-۲) بعضی از روایاتی که بر مصالح و مفاسد در متعلقات احکام دلالت دارند، عبارتند از:

۲-۲-۱) پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: «ای مردم، شمارا از هر آنچه به بهشت نزدیک و

۱- (امامیه و معتزله)

از جهنم دور می سازد، امر کردم و از هر آنچه که شمارا به آتش جهنم نزدیک و از بهشت دور می سازد نهی کردم» (حرعاملی، ۱۳۸۱ق: ج ۱۷، ص ۴۵). محقق نائینی معتقد است این حدیث شریف، صراحت دارد که احکام شرعی از مصالح و مفاسد در متعلقات (افعال) سرچشمه می گیرد (نائینی، بی تا: ج ۲، صص ۳۶-۳۷).

۲-۲-۲) از امام باقر (ع) سؤال شد: چرا خداوند متعال مردار، خون، گوشت خوک و شراب را حرام کرده است؟ حضرت در پاسخ فرمودند: حرام نمودن و حلال شدن بعضی از امور به این جهت نبوده که خداوند نسبت به امور محرّمه بی رغبت و بی میل بوده و نسبت به امور حلال رغبت و میل داشته است؛ بلکه خداوند که انسان ها را آفرید، نسبت به نیازهای ضروری بدن او و آنچه که برای او نفع و مصلحت دارد آگاه بوده است، در نتیجه آنها را بر وی مباح و حلال کرد و نسبت به آنچه که باعث ضرر و زیان اوست نیز آگاه بوده، در نتیجه آنها را بر وی حرام ساخته است (صدوق، ۱۴۰۸ق: ج ۲، ص ۱۹۶). در این حدیث به وضوح احکام شرعی تابع مصالح و مفاسد در افعال دانسته شده است.

۲-۲-۳) در روایت دیگری آمده: «هر چیزی که برای مردم جنبه غذایی داشته باشد و ادامه زندگی مردم به آن وابسته باشد و در جهت صلاح مردم باشد؛ از خوراکی، آشامیدنی، نکاح، آنچه که تملک می کنند و همه منافی که به کار می گیرند و قوامشان وابسته به آن است و هر چیزی که به جهتی از جهات، دارای مصلحت باشد، خرید و فروش، نگهداری، استفاده، هبه و عاریه دادن آنها حلال است. اما هر چیزی که مشتمل بر فساد بوده و مورد نهی شارع باشد، چه از جهت خوردن، آشامیدن، کسب و تجارت، نکاح، تملک، نگهداری، هبه، عاریه و هر چیزی که در آن، جهتی از جهات فساد باشد، همه این ها حرام و ممنوع است» (بحرانی، ۱۴۰۰ق: ص ۳۳۱). شیخ صدوق در کتاب «علل الشرایع» روایات زیادی در این رابطه بیان نموده است.

۲-۳) مطابق عقل، حکم به حرمت، حلیت، طهارت، نجاست، صحت و بطلان عمل



به خاطر مصالح و مفاسدی است که در آن افعال موجود است و گرنه لازمه آن لغویت یا ترجیح بلا مرجح است که از خداوند حکیم، شایسته و معقول نیست. (ساعدی، ۱۳۸۱: ش ۲۹، ص ۱۱۳).

ابوالصلاح حلبی می نویسد: «باید متعلق امر و نهی خداوند مقتضی امر و نهی را داشته باشد و اگر چنین نباشد جعل وجوب، ترجیحی بر استحباب و جعل حرمت، ترجیحی بر وجوب یا استحباب نخواهد داشت» (زک، شریعت، ۱۳۸۰: ص ۱۱۳۵).<sup>۱</sup>

بنابراین متعلقات احکام شرعی دارای مصالح و مفاسد هستند، یعنی حکم بدون ملاک، جعل نمی گردد. این سخن بدین معنا نیست که هر جا مصلحت و مفسده ای در کار بود، باید حکم شرعی فعلی جعل گردد؛ چه بسا مصلحت اهمی اقتضا کند خداوند مدتی از جعل حکم صرف نظر نماید. چنان که مصلحت تدریجی احکام در صدر اسلام اقتضا می کرد، با بودن مصلحت یا مفسده در پاره ای از افعال، شارع مقدس جعل احکام را به تأخیر بیندازد تا این که هر حکمی را در موعد زمانی و مکانی خاص و مناسب بیان نماید. بنابراین مصلحت و مفسده در این موارد هر چند شرط لازم جعل حکم شارع می باشد اما شرط کافی نیست؛ زیرا علاوه بر آن باید جعل حکم با غرضی که حکم برای آن جعل می شود (دیندار کردن مردم و پایبند نمودن آنها به احکام شریعت) همخوانی داشته باشد. مصلحت تسهیل بر بندگان و سخت نگرفتن بر آنها باعث می شود که شارع

۱- در فقه رضوی آمده است: «بدان که خداوند اکل و شربی را حلال نموده است مگر این که در او منفعت و صلاح باشد و آن را حرام نکرده است مگر آنکه در او ضرر و فساد باشد» (زک، شریعت، ۱۳۸۰: ص ۳۵). سید مرتضی در الذریعه می نویسد: «هر چیزی که در شرع بر ما واجب باشد باید دارای حسن باشد و هر چیزی که حرام شد باید دارای قبح باشد گرچه مخصوص آن حسن و قبح را درک نکنیم، ما امر و نهی را مؤثر در حسن و قبح نمی دانیم بلکه طریق کشف آنها می دانیم. واجبات شرعیه، مصادیق حسن هستند و اگر چنین نباشند باید ملتمز شد که برای شناخت مصالح شرعی احتیاجی به بعثت انبیاء نبوده است» (همان)، محقق حلی نیز در مسلک می فرماید: «تکلیف، طریق کشف حسن و قبح متعلقش می باشد و به مقتضای حکمت بالغه خداوند، لازم است که حسن و قبح به مردم اعلام شود و نیز انسان را به مصالحش الزام کند، خواه اطاعت کند و یا نافرمانی کند» (همان).

در برخی موارد از احکام الزامی صرف نظر کند و مردم را در حالت رخصت باقی بگذارد. به عنوان مثال می توان به دو روایات ذیل اشاره نمود:

**الف** پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «ان الله سکت عن اشیاء لم یسکت عنها نسیاناً لها فلا تتکلفوها رحمة من الله لکم» (تهج البلاغه، حکمت ۱۰۶) «همانا خداوند در مواردی از بیان تکلیف سکوت نمود، اما این سکوت از روی فراموشی نبوده، بلکه از روی لطف و رحمت بوده، پس خود را به تکلف و سختی نیندازید».

**ب** همچنین امام صادق (ع) می فرماید: «ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم» (صدوق، ۱۳۴۶ق: ص ۴۱۳). «آنچه که خداوند از بندگانش مخفی و محبوب نگه داشته از آنها بر داشته شده است». البته گاهی فعلی در ذات خود دارای مصلحت یا مفسده خاصی است، ولی با عروض عنوان جدید وضعیت دگرگون می شود، یعنی ذاتاً مصلحت داشته باشد و در شرایط جدید دارای مفسده گردد یا ذاتاً مفسده است و در شرایط جدید دارای مصلحت شود؛ یا فعلی فاقد مصلحت و مفسده است، اما با عروض عنوان جدید وضعیت آن تغییر کند و دارای مصلحت یا مفسده شود. مثلاً ذات راست گویی دارای مصلحت و ذات دروغ گویی دارای مفسده است، اما در صورتی که راست گویی باعث مرگ مؤمن صالحی گردد، دارای مفسده شده و اگر دروغ گویی باعث نجات وی باشد، دارای مصلحت می شود. همچنین فعلی که در ذات خود دارای مصلحت ملزمه نبوده، در صورت نذر یا قسم بر انجام آن دارای مصلحت ملزمه می گردد و انجام آن واجب می شود یا خوردن گوشت خوک یا مردار با اینکه در ذات خود دارای مفسده است، در صورت اضطرار و برای حفظ جان دارای مصلحت می گردد. همچنین فعلی که دارای مصلحت و مفسده ای نبوده، اما پس از امر و نهی مولی انجام آن دارای مصلحت یا مفسده می شود.

در این گونه موارد باید فعل مکلف را با توجه به عروض عنوان جدید مورد ملاحظه

و مطالعه قرار داد، قطعاً در صورت وجوب، خالی از مصلحت و در صورت حرمت خالی از مفسده نیست و نمی توان این موارد را نقض بر مدعای اصلی - تبعیت احکام از مصالح و مفاصد - دانست.

برخی از فقها تبعیت احکام از مصالح و مفاصد در افعال را فقط در «احکام واقعی» پذیرفته اند؛ زیرا احکام ظاهریه که بر اساس مؤدای امارات و اصول جعل می شوند، گاهی مطابقت با احکام واقعی ندارند، در این گونه موارد نمی توان به وجود مصلحت یا مفسده در متعلق حکم ظاهری راضی شد. اگر متعلق حکم واقعی دارای مصلحت یا مفسده است؛ دیگر معنا ندارد که متعلق حکم ظاهری که علی الفرض مخالف با واقع است، دارای مصلحت یا مفسده باشد. اما برخی از بزرگان مانند: محقق نائینی، آیت الله صدر و مرحوم مظفر معتقدند، مصلحت حکم ظاهری همان مصلحت حکم واقعی است. یعنی حکم ظاهری جهت حفظ مصلحت حکم واقعی و تباہ نشدن آن وضع شده است. یعنی احکام ظاهری، احکام طریقی هستند و برای این وضع شده اند که مکلفین را به احکام واقعی برسانند، نه اینکه آنان را به خلاف احکام واقعی سوق دهند. شارع حکیم با علم به این که احکام ظاهری گاهی مکلفین را به خلاف واقع سوق می دهد، در زمان جهل به واقع، به خاطر مصلحت اهم، عدم اختلال در نظام معیشتی و عدم عسر و حرج؛ از باب لطف و رحمت، احکام ظاهری را وضع نموده و احتیاط را بر مکلفین واجب نموده و این امری عقلایی است؛ زیرا عقلاً نیز برای دست یابی به مصالح واقعی یا پرهیز از مفاصد واقعی در صورت عدم اطلاع از واقع، راه هایی را در پیش می گیرند و بر اساس آن اقداماتی انجام می دهند که گاهی ممکن است، آنها را به واقع نرساند. در این گونه موارد مبنای اعمال آنها از یک طرف اصرار بر وصول به واقع و از طرف دیگر درگیر نکردن خود با مشکلات و دشواری هایی است که با در پیش گرفتن طرق دیگر دامن گیر آنها می شود (ک. نائینی، بی تا، ج ۳، ص ۵۴؛ صدر، ۱۴۰۳؛ ج ۴، ص ۱۹۴؛ مظفر، ۱۳۸۶؛ ج ۲، ص ۳۶).

### ۳) ویژگی تبعیت احکام از مصالح و مفاسد

نکاتی در ارتباط با قاعده تبعیت احکام از مصالح و مفاسد مطرح می‌باشد که ذیلاً، اشاره می‌شود:

۳-۱) مصالح و مفاسد نوعی؛ این سوال مطرح است که آیا احکام تابع مصالح و مفاسد شخصی یا نوعی است؟ غالباً معتقدند که احکام تابع مصالح و مفاسد نوعی هستند. یعنی ممکن است شارع در موردی حکم به واجب بودن امری نماید که آن دارای مصلحت شخصی نباشد، مانند حکم به وجوب خمس، زکات و جهاد یا حکم به حرمت نمایند که دارای مفاسد شخصی نباشد، مانند حکم به حرمت ربا و قمار. چنان که در قوانین و مقررات کشوری نیز چنین است، مثلاً دریافت مالیات، تخریب خانه یا باغ شخصی برای تعریض خیابان، سربازی پسران، بخاطر مصالح نوعی الزام می‌گردد. محقق نائینی احکام شرعی را بر دو قسم دانسته است:

- احکامی که بر مصالح و مفاسد شخصی بنا شده، مانند: واجبات عبادی و محرمات؛  
 - احکامی که بر پایه مصالح و مفاسد نوعی بنا شده، مثل واجباتی که حفظ نظام زندگی مردم به آنها بستگی دارد، مانند پزشکی، ریخته‌گری، خیاطی، بنایی و نانوایی که به «واجبات نظامیه» معروف هستند (نائینی، بی‌تاج، ۳، ص ۲۲۸).

۳-۲) وسعت حکم و ضیق ملاک؛ تبعیت احکام شرعی از مصالح و مفاسد به این معنا نیست که میان احکام، مصالح و مفاسد در همه مراحل امتثال، پیوسته مطابقت است. مثلاً مصلحت تشریح عده، جلوگیری از اختلاط انساب است؛ اما جعل عده دایره مدار بود و نبود این ملاک نیست، حتی در جایی که مکلف می‌داند اختلاط انساب نمی‌باشد، اما نگه داشتن عده، واجب می‌باشد. اهمیت مصلحت عدم اختلاط انساب در نظر شارع به اندازه‌ای است که شارع رعایت عده را در تمام حالات واجب نموده است. این امر اختصاص به احکام شرعی ندارد، بلکه در قوانین عرفی نیز چنین است. مثلاً بسیاری از

مقررات راهنمایی و رانندگی مانند توقف در هنگام چراغ قرمز، لزوم توقف کامل در صورت ورود از خیابان فرعی به اصلی و... الزامات قانونی دایره مدار وجود و عدم مصالح و مفاسد نیست.

۳-۳) مصلحت تشدید و تسهیل حکم؛ گاهی مصلحت تسهیل بندگان و سمحه و سهله نشان دادن دین، ایجاب می کند، خداوند از برخی احکام الزامی صرف نظر نماید. مثلاً شارع در زمان جهل به واقع، حکم به برائت نموده با اینکه جهت حفظ احکام واقعی می توانسته احتیاط را واجب نماید، اما این کار را نکرده است همچنین با جعل قاعده نفی عسر و حرج، مستفاد از آیه «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» (حج، ۷۸) «ویریدالله بکم اليسر و لا یرید بکم العسر» (بقره، ۱۸۵) همه تکالیفی که متعلق آنها دارای مصلحت یا مفسده است، در صورت عسر و حرج، الزام آن برداشته می شود. در مقابل، گاهی مصلحت تشدید و سخت گیری ایجاب می کند که چیزی که در ذات خود دارای مصلحت یا مفسده ملزمه نیست، واجب یا حرام نماید. قرآن کریم در مورد یهودیان می فرماید: «فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم و...» (نساء، ۱۶۰) یعنی به خاطر ظلم و تعدی یهودیان، امور پاکی که بر آنها حلال شده بود حرام گردانیدیم.

این گونه موارد نقض مدعای تبعیت احکام از مصالح و مفاسد نیست؛ زیرا با ورود عنوان جدید، مصلحت اهمی مقدم شده که ملاک اصلی فعل را از جولانگری در صحنه، خارج می سازد.

۳-۴) مصلحت و مفسده در نسخ احکام؛ برخی احکام در شرایع گذشته و حتی شریعت اسلام نسخ شده. این شبهه مطرح است که چگونه خداوند حکمی را که جعل کرده، نسخ نموده و از اعتبار خارج می سازد؟ آیا در علم خداوند تغییری ایجاد شده؟ آیا در اراده خداوند دگرگونی رخ داده است؟ علمای اسلامی این گونه پاسخ می دهند که نسخ احکام به معنای تغییر در علم خدا و به معنای دگرگونی در اراده وی نیست. اما شاید

حکمی در زمانی دارای ملاکی باشد، اما در زمان دیگر آن ملاک را از دست بدهد. با توجه به اینکه حکم خداوند، تابع ملاک است، لذا تغییر در ملاک قهراً باعث تغییر در حکم می‌گردد. فقیهی در این باره می‌نویسد: «نسخ در شریعت‌ها به حکم عقل و شرع جایز است، چرا که عقل حکم می‌کند به تبعیت احکام از مصالح و در مصالح اختلاف و تغییر راه دارد، در نتیجه، تغییر احکامی که تابع مصالح هستند نیز جایز خواهد بود» (حلی، بی‌تا؛ ص ۱۶۶). قطب راوندی در ذیل آیه «لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا» (مانده، ۴۸) می‌نویسد: «هرامتی شریعت متفاوت با شریعت‌های دیگر دارد، زیرا احکام تابع مصالح است و نمی‌توان با وجود اختلاف مصالح، برای مردم یک شریعت را قرار داد» (راوندی، ۱۴۰۵ق: ج ۲، ص ۱۵).

#### ۴) مصلحت در سیره معصومین (ع)

مصلحت در سیره معصومین (ع) جایگاه مهم و نقش مؤثری دارد. بسیاری از برخوردها و موضع‌گیری‌های ائمه (ع) در خصوص احکام بر اساس مصالح و مفاسد می‌باشد. در ذیل به چند نمونه اشاره می‌شود:

۴-۱) «از حضرت علی (ع) در مورد سخن پیامبر (ص) که فرمود: «موی سپید خود را با خضاب کردن تغییر دهید و خود را همانند یهود نسازید» پرسیدند، امام فرمود: «پیامبر این سخن را زمانی فرمود که دینداران اندک بودند، اما اکنون که قلمرو دین گسترش یافته و پایه‌های آن استوار گشته است، هر کس به میل خود رفتار کند» (تهج البلاغه، کلمات قصار ۱۷).

۴-۲) روش پیامبر (ص) در برخورد با یهودیان بنی قریظه پس از پیروزی، باروش وی در برخورد با مشرکان مکه پس از پیروزی بسیار متفاوت بوده است. پیامبر (ص) در مورد یهودیان بنی قریظه، دستور قتل عام مردان آنها را صادر نمود؛ با وجود اینکه در زمان فتح مکه در برابر شعار «الیوم یوم الملمحه» شعار «الیوم یوم المرحمه» را فریاد می‌زند و

خطاب به مشرکین مکه می فرماید: «انتم الطلقاء» و عجیب ترین که به دستور پیامبر (ص) پرچم امان در خانه ابوسفیان برافراشته می شود و بالاتر آن که برای رهبران و اشراف قریش سهمی از زکات به عنوان سهم «مؤلفه قلوبهم» منظور می کنند.

۴-۳) پیامبر اکرم (ص) باین که به صورت معمول در موقع فرستادن سپاهیان خویش برای جنگ دستور می داد که فقط در صورت اضطرار در ختان را قطع کنند (کلبی، ۱۳۸۸، ج: ۵، ص ۲۷)؛ اما در جنگ طائف که قبیله ثقیف با استفاده از حصار طبیعی قلعه به مسلمانان تیراندازی می کردند؛ دستور دادند که هر مسلمانی پنج درخت را قطع کند؛ همچنین در غزوه بنی نضیر نیز دستور داد که در ختان اطراف قلعه را قطع و آتش بزنند (بیهقی، بی تا، ج: ۹، ص ۸۴-۸۳).

۴-۴) در روایات فراوان، ائمه (ع) به شیعیان دستور می دادند از باب «تقیه مداراتی» به نمازهای ائمه جماعت اهل سنت حاضر شوند و با آنها نماز بگذارند یا به عبادت بیماران و تشییع جنازه آنها بروند و از هر کاری که باعث انگشت نما شدن می شود، پرهیز نمایند. حتی در پاره ای از این روایات آمده: «بخدا سوگند، خداوند به چیزی بهتر از تقیه عبادت نمی شود» (حر عاملی، ۱۳۸۱، ج: ۱۱، ص ۴۷۱). صاحب جواهر می نویسد: «مصلحت اقتضاء می کرد، ائمه هدی افرادی مانند زراره و محمد بن مسلم و راویان دیگر را سفارش کنند به خاطر موافقت با عامه حکم صادر کنند، حتی خروج حدث از نماز گزار در بین نماز را مبطل ندانند تا نظر شیعه معلوم نشود و جانشان در امان باشد» (نجفی، ۱۳۹۲، ج: ۱۱، ص ۱۱۴).

۴-۵) امام کاظم (ع) در مورد علت پذیرفتن جایزه ای که خلیفه جائر به وی داد، می فرماید: «سوگند اگر این جهت نبود که عذب های فرزندان ابوطالب نیاز به ازدواج دارند تا این که نسل آنها منقطع و منقرض نگردد من این جوایز را قبول نمی کردم» (حر عاملی، ۱۳۸۱، ج: ۱۲، ص ۱۵۹). آیت الله خویی در ذیل این روایت می نویسد: «از این حدیث استفاده می شود که کراهت با هر مصلحتی که در نزد شارع از اجتناب شبهه اهمیتش بیشتر باشد، برداشته می شود» (خویی، ۱۳۸۲، ج: ۱، ص ۵۰۰).

۴-۶) امام علی (ع) فرمودند: «در دارالحرب بر مسلمانان اجرای حد نشود، مبادا آنان تحریک شوند و به محاربان پیوندد» (طوسی، ۱۳۷۶: ج ۱۰، ص ۴۶).

### ۵) نقش مصلحت و مفسده در استنباط احکام شرعی

فقه‌های شیعه معتقدند تنها در صورتی می‌توان بر اساس ملاکات احکام فتوا داد که ملاک حکم با تصریح شارع یا با قرائن کلامی متصل یا منفصل احراز شده باشد. به همین خاطر فقیه هرگز نباید در مقام فتوا دادن بر اساس ظن، احتمال و استحضانات شخصی عمل نماید. قاعده تنقیح مناط ناظر به همین امر می‌باشد، یعنی فقیه پس از احراز مناط حکم، می‌تواند حکم را به موارد دیگری که واجد همان مناط است؛ توسعه دهد. همچنین قیاس منصوص العله ناظر به مواردی است که در آیات و روایات به صورت روشن، علت حکم ذکر شود. در چنین مواردی به نظر فقها تعمیم آن حکم به موارد دیگری که واجد همان ملاک و علت است، پذیرفته می‌باشد.

در برخی موارد در متون شیعه حکم شرعی به صورت کلی روی مصلحت و مفسده یا عناوین مشابه رفته است. در این گونه موارد تشخیص موضوع حکم، منوط به تشخیص مصلحت یا مفسده است، مثلاً در قرآن کریم آمده: «لا تقر بوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن» (انعام، ۱۵۲). «به مال یتیم نزدیک نشوید، مگر به گونه‌ای که بهترین است». مفسرین و فقها از این آیه استفاده کرده‌اند، در صورتی می‌توان در مال یتیم تصرف نمود که برای وی دارای مصلحت باشد، در اینجا موضوع حکم، «مصلحت» است. یعنی هر تصرفی که به نظر شارع و عقلا به مصلحت یتیم باشد، روا است و هر تصرفی که برای یتیم دارای مفسده باشد، ناروا است. همچنین در آیه «یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض منکم» (نساء، ۲۹). «ای کسانی که ایمان آورده‌اید اموال یکدیگر را به باطل نخورید مگر این که تجارתי با رضایت شما انجام گیرد». فقها بر اساس این آیه،



فتوای داده‌اند: «اکل المال بالباطل» جایز نیست و عوضین در معامله باید دارای منفعت و مصلحت عقلایی باشد، در غیر این صورت معامله باطل است. در اینجا نیز جواز و صحت معامله منوط به مصلحت و منفعت شده است.

در برخی محرمات شرعی نیز، فتوای فقها این است که در صورت صدق عنوان مصلحت یا مصلحت‌اهم، حرمت محرمات ساقط می‌شود و به جواز تبدیل می‌گردد. به عنوان مثال تمام گناهان از قبیل دروغ، غیبت، تهمت، هجوم و من و... اگر دارای مصلحت‌اهم باشند - منوط به آن که در فقه مشخص شده باشد - جایز است.

۵-۱) به نمونه‌ای از جواز عمل به محرمات در صورت مصلحت‌اهم اشاره می‌شود:

۵-۱-۱) تقیه؛ در صورتی که مصلحت تقیه مداراتی اقتضاء نماید هر چند خوف و خطری در کار نباشد، تقیه جایز می‌گردد. مثلاً شرط صحت نماز جماعت این است که امام جماعت عادل بوده و وضو و نماز وی صحیح باشد، اما به خاطر تقیه مداراتی می‌توان به ائمه جماعت اهل سنت اقتدا نمود و این چنین نمازی به نظر بسیاری از فقها صحیح است، لذا اعاده و قضا ندارد.

۵-۱-۲) شرایط قاضی؛ از نظر شرعی قاضی دارای شرایط و صفاتی می‌باشد، اما در صورتی که مصلحت اقتضا کند، می‌توان قضاوت را به فرد فاقد شرایط واگذار نمود همان گونه که حضرت علی (ع) شریح قاضی را در منصب قضا ابقا کرد (نجفی، ۱۳۹۲: ج ۴۰، ص ۶۸).

۵-۱-۳) ارتباط با سلاطین جور، تعریف و تمجید از سلاطین جور هر چند حرام است، اما در صورتی که مصلحت اهمی اقتضا کند، جایز می‌شود. امام خمینی درباره روشنفکرانی که برخی از علمای بزرگ اسلام را به خاطر ارتباط با سلاطین جور، اعلان ظلمه معرفی کرده بودند، فرمود: «یک طایفه از علما گذشت کرده‌اند، از یک مقاماتی متصل شده‌اند به یک سلاطینی، با این که می‌دیدند مردم مخالفند، لکن برای ترویج تشیع و مذهب حق، اینها متصل شده‌اند به این سلاطین و این سلاطین را وادار کرده‌اند برای

ترویج مذهب تشیع، این‌ها آخوند درباری نبوده‌اند...» (خمینی، ۱۳۷۱، ج ۱، صص ۲۵۹-۲۵۸). این موارد در فقه زیاد است.

۴-۵) رابطه مصلحت و ضرورت در صورتی که مصلحت به حد ضرورت برسد، یعنی از حد اولویت تفضیلی «به حد اولویت تعیینی» برسد، نوع احکام شرعی - اعم از وجوبی و تحریمی - را تغییر می‌دهد. مثلاً اگر ضرورت ایجاب کند، می‌توان روزه را افطار، نماز را نشسته، مردار یا شیء متنجس را خورد و... فقیه در همه این موارد فتوای به جواز می‌دهد. در روایت آمده: «ما من شیء الا وقد احلّه الاضطرار».

هم چنین بر اساس روایات فراوان و نیز به مقتضای قاعده «لا ضرر»، فقها معتقدند هرگاه حکم شرعی الزامی - اعم از وجوبی یا تحریمی - موجب ضرر و زیان بر مکلف شود، برداشته می‌شود. مثلاً اگر روزه، وضو یا غسل باعث ضرر و زیان گردد. حکم وجوب برداشته می‌شود. با توجه به اینکه ضرر در مقابل منفعت و مصلحت است، روشن می‌شود که شارع راضی به زیان و نادیده انگاشتن مصلحت مکلفین نیست. حتی، اگر حکم شرعی الزامی در موردی باعث عسر و حرج عرفی بر مکلف گردد، به مقتضای قاعده نفی عسر و حرج آن حکم برداشته می‌شود. یعنی خداوند راضی نیست که مکلفین دچار تنگنا و دشواری گردند.

به هر حال موارد زیادی در فقه اسلام می‌توان یافت که مصلحت، نقش مهم و جدی در آنها ایفا می‌کند. در این موارد، در حقیقت احکام فقهی شرعی دایره مدار مصلحت مکلفین است و فقها نیز بر اساس رعایت این مصالح فتوا می‌دهند.

مهمترین عرصه جولان‌گری و نقش‌آفرینی مصلحت، در احکام حکومتی است، زیرا احکام حکومتی در دایره مصلحت‌های جامعه اسلامی مشروعیت دارد و در خارج از آن مشروعیتی ندارد. لذا باید حکم حکومتی و (قلمرو اختیارات حاکم اسلامی در تشخیص مصلحت) مسائلی از این قبیل معلوم گردد.

### ۶) مفهوم شناسی حکم حکومتی

چند تعریف برای حکم حکومتی عنوان شده که برخی از آنها بیان می شود:

۱-۶) «احکام حکومتی تصمیماتی هستند که ولی امر در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت آنها به حسب مصلحت وقت، اتخاذ می کند و طبق آنها مقرراتی وضع نموده و اجرا می کند... مقررات نام برده، لازم الاجرا و مانند شریعت، دارای اعتبار می باشند، با این تفاوت که قوانین آسمانی ثابت و غیر قابل تغییر است؛ اما مقررات وضعی حکومتی قابل تغییر و در ثبات و بقا تابع مصلحتی می باشد که آنها را به وجود آورده است» (طباطبایی، ۱۳۵۴: ص ۶۴).

۲-۶) «فقیه جامع شرایط، چه در زمینه های مختلف اجتماعی، چه در امور فرهنگی نظیر تعلیم، تربیت، تنظیم نظام آموزشی صالح، چه در امور اقتصادی مانند منابع طبیعی، جنگل ها، معادن، دریاها، چه در سیاست داخلی و خارجی مانند روابط بین الملل، چه در زمینه های نظامی مانند دفاع در برابر مهاجمان، تجهیز نیروهای رزمی و در سایر امور لازم، به تطبیق قوانین اسلامی و اجرای احکام ثابت الهی مبادرت می ورزد. احکام اسلامی، برخی فردی و برخی اجتماعی است، بعضی مربوط به مردم و بعضی مخصوص مجتهد و حاکم است، در همه این موارد، ولی فقیه باید پس از شناخت دقیق حدود این احکام، وظیفه هر فرد یا گروهی را در جامعه اسلامی مشخص سازد و با هماهنگ ساختن آنان، جامعه را به درستی اداره نماید و با اجرای احکام اسلام و رفع تراحم احکام و تقدیم احکام اهم بر احکام مهم، هدایت هر چه بیشتر مسلمین و جامعه اسلامی را محقق سازد» (ذ.ک. جوادی آملی، ۱۳۷۹: ص ۲۴۴). لذا دستوراتی که حاکم اسلامی در ارتباط با اجرای احکام الهی در جامعه و در تعیین وظایف فرد یا گروه صادر و وضع می نماید، حکم حکومتی نامیده می شود.

۳-۶) «دستور حاکم اسلامی (نه خداوند) مبنی بر انفاذ و اجرای حکم شرعی یا

وضع‌ی یا موضوع آن حکم حکومتی نامیده می‌شود» (ر.ک. نجفی، ۱۳۹۲: ج ۴۰، ص ۱۰۰).

۴-۶) احکام حکومتی، احکامی هستند که حاکم جامعه با توجه به ریاست و ولایتی که دارد صادر می‌کند و با احکامی که در مقام بیان دستورات الهی است متفاوت می‌باشد (ر.ک. خمینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۵۲). هر چند این تعریف به صورت صریح در کلام امام خمینی (ره) نیامده، اما مستفاد از کلام ایشان چنین معنایی است. بنابراین احکام حکومتی عبارت است از مجموعه دستورات و مقرراتی که حاکم اسلامی به منظور اداره درست جامعه اسلامی، تأمین مصالح اجتماعی یا اجرای احکام و حدود الهی، صادر می‌نماید.

#### ۷) تفاوت حکم حکومتی با حکم شرعی

مهمترین تفاوت‌های حکم حکومتی با حکم شرعی عبارتند از:

۱-۷) تشخیص مصلحت در احکام شرعی به عهده شارع مقدس است، اما حکم حکومتی دایره مدار تشخیص مصلحت حاکم است. اعم از اینکه حاکم مستقیماً آن را تشخیص دهد یا به کمک مشاورین و کارشناسان خبره (مانند مجمع تشخیص مصلحت) این تشخیص صورت گیرد.

۲-۷) احکام شرعی با وجود موضوع، دائمی و غیر قابل تغییر هستند، اما احکام حکومتی، موقت و قابل تغییر بوده و تا زمان اعتبار مصلحتی که باعث جعل آن شده، معتبر می‌باشد.

۳-۷) حوزه حکم حکومتی مسائل اجتماعی و عمومی است؛ زیرا وظیفه حاکم تأمین مصالح اجتماعی و اداره جامعه است. برخلاف احکام شرعی که قلمرو آن مسائل فردی را هم شامل می‌شود.

۴-۷) حکم شرعی از جانب خداوند به عنوان شارع، جعل می‌شود. اما حکم حکومتی به وسیله حاکم جامعه اسلامی وضع می‌شود و جزو احکام دینی به حساب نمی‌آید.

۷-۵) در احکام شرعی هر فقیهی به نظر خویش عمل می کند و مردم نیز از مرجع تقلید خود پیروی می نمایند. اما در احکام حکومتی همگان باید از احکام اسلامی پیروی کنند، حتی فقه‌های دیگر نیز موظف به این پیروی می باشند. شهید صدر می نویسد: «هرگاه حاکم اسلامی، با در نظر گرفتن مصلحت عموم به چیزی فرمان دهد بر همگان پیروی از آن لازم است، حتی بر کسانی که عقیده دارند مصلحت اندیشی حاکم اهمیت ندارد» (صدر، ۱۴۰۲ق: ج ۱، ص ۱۶). امام خمینی می فرماید: «حکم میرزای شیرازی چون حکم حکومتی بود، برای فقیه دیگر هم واجب‌الاتباع بود» (خمینی، ۱۳۷۷: ص ۱۴۹).

۷-۶) احکام شرعی، بدون واسطه از کتاب و سنت به دست می آید، اما احکام حکومتی، احکام با واسطه الهی بوده و شارع به حاکم اسلامی اختیار داده که برای مردم احکامی صادر نماید.

### ۸) نقش مصلحت در احکام حکومتی

از ویژگی های حکومت اسلامی این است که در رأس حکومت، شخصی قرار دارد که از جانب خداوند بر جامعه اسلامی دارای ولایت است. طبق آیات و روایات ذیل پیامبر و امامان معصوم از جانب خداوند بر مردم ولایت دارند.

۸-۱) «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» (احزاب، ۶). «پیامبر (ص) نسبت به مؤمنان از خودشان ولایت بیشتری دارد».

۸-۲) «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (نساء، ۵۹). در این آیه علاوه بر اطاعت از خداوند، به اطاعت از پیامبر و اولو الامر نیز فرمان داده شده است.

۸-۳) «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون» (مائده، ۵۵). «ولی شما تنها خدا و رسول و کسانی که ایمان آورده اند، می باشند، همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند».

۸-۴) «و ما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله امرآن يكون لهما الخيرة من امرهم...» (احزاب، ۳۶). «برای هیچ مرد و زن مؤمنی اختیاری نیست، زمانی که خدا و رسولش او را به کاری فرمان می دهند...».

۸-۵) «و اولوا الأرحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله» (احزاب، ۶). با توجه به روایات، مقصود از «اولوا الارحام» همان پیامبر اکرم (ص)، حضرت علی (ع)، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) است.

همچنین روایات فراوانی نیز بر ولایت ائمه دلالت دارد (ز. ک. کلینی، ۱۳۸۸: ج ۱، ص ۲۸۹، ج ۲، ص ۲۰۳؛ حر عاملی، ۱۳۸۱: ج ۱۱، ص ۳۵). از این آیات و روایات استفاده می شود، خداوند برای پیامبر (ص) و ائمه (ع) نسبت به مردم جعل ولایت کرده است؛ معنای ولایت این است که پیامبر و امام (ره)، سرپرست و صاحب اختیار امت اسلامی هستند. از این روی هر آنچه به منافع و مصالح امت بر می گردد به ولی آنها مربوط است و با وجود ولی و اراده و تصمیم او، خشنودی یا ناخشنودی مردم اعتباری ندارد (مومن، ۱۳۷۵: ش ۵۶، صص ۸۶۸۸؛ هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۱: ش ۲۸، صص ۸۱۱).

از ادله ولایت فقیه استفاده می شود؛ اختیاراتی که پیامبر (ص) و ائمه به عنوان «ولی امر مسلمین» داشته اند، به فقیه جامع شرایط رهبری نیز داده شده است؛ لذا ولی امر مسلمین اعم از پیامبر، امام و ولی فقیه این اختیار را دارد که در دایره مصلحت جامعه اسلامی، مقرراتی وضع و همگان را به انجام آن الزام نماید. بنابراین موضوع حکم حکومتی «مصلحت اجتماعی» است. بنابراین همان گونه که برخی از فقها فتوا داده اند، اگرچه دخالت در اموال و انفس مردم بدون طیب نفس و رضای آنان شرعاً حرام است؛ اما به مقتضای ادله ولایت، ولی امر در صورت تشخیص مصلحت، اجازه دارد، بدون جلب رضایت آنان در ارتباط با اموال و انفس آنها تصمیم گیری نماید.

حال این سؤال مطرح می شود که آیا ولی امر در صورت تشخیص مصلحت می تواند

برخلاف حکم شرعی الهی، حکم صادر نماید یا موقتاً به کنار گذاشتن و تعطیل آن فرمان دهد؟ برخی از فقها به جواز و برخی دیگر به عدم جواز حکم نموده اند. امام خمینی می فرماید: «اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعی الهیه است، باید عرض کرد، حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام (ص) یک پدیده بی معنا و بی محتوا باشد و اشاره می کنم به پیامدهای آن که هیچ کس نمی تواند ملتزم به آنها باشد... باید عرض کنم حکومت، شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است و یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی حتی نماز، روزه و حج است. حاکم می تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می تواند مساجد را در مواقع لزوم تعطیل کند و مسجدی را که ضراب باشد در صورتی که بدون تخریب رفع نشود خراب کند... حکومت می تواند هر امری را چه عبادی و چه غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. از حج که از فرائض مهم الهی است در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی است، موقتاً جلوگیری کند. آنچه گفته شده تاکنون یا گفته می شود، ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه الهی است. آنچه گفته شده که شایع است مزارعه، مضاربه و امثال آنها با آن اختیارات از بین خواهد رفت، صریحاً عرض می کنم فرضاً چنین باشد، این از اختیارات حکومت است» (خمینی، ۱۳۷۱، ج ۲۰، ص ۱۷۰).

از جملات امام خمینی استفاده می شود، نفس ادله ولایت مطلقه فقیه دلالت بر این دارد که ولی امر در حوزه مسائل اجتماعی در دایره مصالح جامعه دارای اختیارات مطلقه است و در صورتی که مصلحت اسلام و مسلمین ایجاب کند، می تواند برخلاف احکام شرعی، فرمان صادر نماید و مقرراتی وضع کند. مقتضای قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز همین است؛ زیرا در اصل ۱۱۲ق.ا. درباره مجمع تشخیص مصلحت آمده: «مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای

جایگاه مصلحت در بستر قانونگذاری حکومت اسلامی

اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع یا قانون اساسی بدانند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام، نظر شورای نگهبان را تأمین نکند... به دستور رهبری تشکیل می شود...». لذا در صورتی که مجمع تشخیص مصلحت نظام که منصوب رهبری است، هر گاه مصوبه مجلس را مطابق با مصلحت نظام تشخیص دهد، می تواند بر تصویب و تنفیذ آن نظر داده هر چند خلاف شرع یا قانون اساسی باشد.

البته برخی از فقها بر این نظرند که هر چند فقیه می تواند احکامی صادر کند که در ظاهر با احکام شرعی همخوانی ندارد؛ اما این امر بدین معنا نیست که فقیه نسبت به الغاء و تعطیلی احکام شرعی - هر چند موقت - ولایت دارد؛ بلکه به این معناست که ادله ولایت فقیه، دلالت دارد که فقیه موظف یا مختار است، در صورت تراحم بین احکام شرعی، برای تشخیص حکم اهم میان آنها چاره اندیشی کند و در صدد اجرای آن تلاش کند. در نتیجه برای تعطیلی موقت حکم مهم (غیر اهم) فرمان دهد. ادله ولایت مطلقه، دلالت بر این دارند که تشخیص ولی فقیه در تعیین اهم در موارد تراحم و حکم آن، نافذ و مطاع است و همگان حتی فقهای دیگر باید این تشخیص و حکم را به رسمیت بشناسند و ملتزم گردند (ک. جوادی آملی، ۱۳۷۹: صص ۲۶۳-۲۵۱).

۹) فرق احکام اولیه، ثانویه و احکام حکومتی

- «حکم اولی»: حکمی که شارع مقدس برای موضوعی در شرایط عادی و طبیعی با در نظر گرفتن مصالح و مفاسد جعل می کند. مانند وجوب نماز و حج، حرمت شراب، گوشت مردار، دروغ و این حکم بر مبنای نیازهای ثابت و دائمی وضع می شود.

- «حکم ثانوی»: حکمی که شارع مقدس برای موضوعی در شرایط غیر عادی و استثنایی وضع نماید، مانند: حالت اکراه و اضطرار، ضرورت، عسر و حرج، ضرر و... این نوع از احکام با توجه به نیازهای ناپایدار و غیر طبیعی وضع می گردد.



«حکم حکومتی»: احکامی که از جانب حاکم اسلامی (نه شارع) صادر می‌گردد.

بنابراین هر چند اصل ولایت فقیه و اختیاریت حاکم اسلامی برای وضع احکام حکومتی از احکام اولیه است؛ اما احکامی که از جانب ولی فقیه صادر می‌گردد، حکم اولی و حکم ثانوی نیست. زیرا واضع حکم اولی و ثانوی شارع مقدس به لحاظ نیازهای طبیعی و پایدار یا غیر طبیعی و ناپایدار می‌باشد، اما واضع احکام حکومتی حاکم اسلامی به لحاظ مصلحت اداره جامعه و سامان دادن به امور اجتماعی و تأمین مصالح عمومی است.

البته متعلق حکم حکومتی حکم اولی یا حکم ثانوی، شرع است؛ اما به این معناییست که گاهی حکم حکومتی همان حکم اولی یا ثانوی است. مثلاً در شرایطی که حاکم اسلامی دستور دفاع از کشور اسلامی در موارد خاص یا اجرای حد را صادر می‌کند، هر چند اصل حکم و جوب دفاع یا اجرای حدود شرعی حکم اولی شرعی است؛ اما حکمی که حاکم در آن مورد صادر می‌کند، حکم حکومتی است. بنابراین حکم حکومتی غیر از حکم اولی و ثانوی است؛ زیرا حکم حکومتی در همه موارد، حتی برای فقهای دیگر لازم‌الاتباع است، اما حکم اولی و ثانوی تنها برای فقیه و مقلدان آن الزام آور است.

«حکم حکومتی در طول حکم اولی و حکم ثانوی است و به انگیزه اجرای هر یک از این دو از سوی حاکم صادر می‌شود. حکم حکومتی یا دستور به اجرای احکام اولی است، مانند: حکم به اجرای حدود و جمع آوری زکات، یا دستور به اجرای احکام ثانوی است، مانند: اجرای حکم ثانوی در قضیه تحریم تنباکو... آنچه از میرزای شیرازی صادر شد، حکم به حرمت نبود بلکه حکم حکومتی به اجرای حرمتی بود که با تحقق عنوان ثانوی محقق شده بود» (رحمانی، ۱۳۸۰: ش ۲۸، صص ۱۱۷-۱۱۶).

البته باید توجه داشت که هر حکم اولی یا ثانوی مشمول حکم حکومتی از جانب حاکم نمی‌گردد؛ بلکه فقط حکم اولی یا ثانوی که جنبه اجتماعی و به اداره جامعه و مصالح عمومی مربوط شود، مورد حکم حکومتی واقع می‌گردد. همچنین در پاره‌ای از موارد، دستوراتی را که حاکم صادر می‌کند، مربوط به حکم اولی و ثانوی نیست. مانند نصب یا عزل مدیران و مسئولان کشوری، گرفتن مالیات از مردم، تعریض خیابان‌ها جهت رفاه عمومی یا شهرسازی، رؤیت هلال و.... مگر در تعریف حکم حکومتی ذکر شود حکمی که شارع در زمان عروض عنوان خاص، استثنایی و غیر عادی بر روی فعلی نماید؛ حکم ثانوی است. در این حال شارع انجام فعلی را که مشمول عروض عنوان حکم حکومتی شود، لازم و واجب قرار داده است. در این صورت عروض عنوان حکم حکومتی از جانب حاکم، همانند عنوان اضطرار، اکراه و ضرورت، عنوان ثانوی پیدا کرده و حکم شارع بر لزوم اتباع از آن حکم ثانوی شرعی می‌شود.

### ۱۰) اهل سنت و مصالح مرسله

اهل سنت در تعریف مصالح مرسله اتفاق نظر ندارند. برخی از این تعاریف بیان می‌شود: «مصالح مرسله؛ مصالحی که در شرع دلیلی بر اعتبار یا الغاء آن نیامده است و حکمی بر وفاق یا خلاف آن وارد نشده است» (خلاف، ۳۶۶ق: ص ۸۴).

«مصالح مرسله؛ اوصافی که با تصرفات و اهداف شارع متناسب است، ولی دلیل خاص شرعی بر اعتبار یا عدم آن وجود ندارد و از ارتباط حکم به آن برای مردم، جلب منفعت یا دفع مفسده حاصل می‌شود» (زحیلی، ۴۱۸ق: ص ۲۸۶).

مصالح سه دسته است، اول مصالحی که در شرع به اعتبار آن حکم شده، مانند: اجرای حد، جهت جلوگیری از جرم یا قصاص برای حفظ نفوس؛ دوم مصالحی که در شرع بر الغاء آن حکم شده مانند تصریح شارع به عدم اعتبار معاملات بدون رضایت و با

جلب منفعت از راه فروش مشروبات الکلی؛ سوم مصالحی که در شرع دلیلی بر اعتبار و عدم اعتبار آن نیامده است، مانند: جنگ با مانعین زکات بوسیله خلیفه اول، وضع مقرراتی جهت حل مشکل ترافیک، جریمه مالی در تخلفات رانندگی و...

- یکی از فقهای اهل تسنن می نویسد: «همه علمای مسلمین قائل اند که مصلحت مرسله حجت شرعی است و حکم شرعی بر اساس آن جعل می شود و واقعه ای که به نص یا اجماع یا قیاس یا استحسان، حکمی برای آن اثبات نشده، بر اساس مصلحت مرسل برای آن حکم صادر و تشریح می شود و احتیاجی به شاهی از شرع بر اعتبار آن نیست» (خلاف، ۱۳۶۶ق: صص ۸۶-۸۵).

- فقیه دیگر معتقد است: «صحابه به اموری که شاهی بر اعتبارش نبود عمل می کردند به خاطر مطلق مصلحت» (الزلمی، ۱۳۹۶ق: ص ۲۸۳).

- برخی به جهت اعتبار مصالح مرسله می نویسند: «اگر نص، اجماع و ادله شرعی دیگر، موافق با مصلحت باشند به آن عمل می شود و اگر مخالف با مصلحت باشد، تخصیص می خورند و در صورت تعارض، مصلحت مقدم می شود» (مدکور، ۱۳۹۳ق: ص ۲۹۱).

به نظر می رسد استنباط حکم شرعی بر اساس مصالح در فقه شیعه مورد قبول است؛ اما مشروط بر این که اولاً مصلحت، جدی و مهم باشد؛ ثانیاً مصلحت قطعی و حتمی بوده و ظنی و احتمالی نباشد؛ ثالثاً دلیلی بر خلاف آن وجود نداشته باشد. بنابراین نمی توان بر اساس مصالح ظنی و احتمالی فتوا صادر نمود چنان که نمی توان هر مصلحتی را - هر چند غیر ضروری - ملاک فتوا قرار داد؛ رابعاً نمی توان در مقابل نصوص و ادله شرعی با اعتماد به مصلحت اندیشی فتوا داد. اهل سنت برای مصالح مرسله امثله ای بیان می کنند که در برابر نص دینی است؛ اگرچه به نظر ما اعتبار ندارد، مانند: حذف سهم «مؤلفه قلوبهم» در زکات، حذف سهم «ذوی القربی» در خمس، تعیین خلافت عمر از جانب ابوبکر و حکم عمر به اجرای «سه طلاق» در یک جمله و یک مجلس بدون رجوع.

فقه‌های شیعه معتقدند بر اساس مصالح ضروری قطعی می‌توان فتوا صادر نمود و در صورت تراحم با مصالح پاره‌ای از احکام به قانون تقدیم اهم بر مهم اقدام نمود. برخی از علمای شیعه در این رابطه معتقدند:

«بادقت در معنای مصالح مرسله می‌توان تصدیق نمود، نظریه مصالح مرسله با اصول و مبانی شیعه سازگار است. زیرا مقصود از ارسال این است که دلیل خاصی بر اعتبار و عدم اعتبار آن وجود ندارد، نه آن که تحت عموماتی از قبیل عمومات اضطرار و عسرو حرج قرار نمی‌گیرند. بنابراین مصالح ضروری و مصالح حاجیه که از اهم مصالح مرسله به حساب می‌آیند، در عمومات و اطلاقات ادله احکام ثانویه وجود دارند و فقه‌های شیعه نیز تردیدی در حجیت و اعتبار عناوین ثانویه ندارند و اساساً بنای عقلا و عمل آنان به مصالح مرسله، موجب اعتبار شرعی می‌شود و منعی هم از جانب شارع ثابت نشده است. بنابراین عمل به مصالح مرسله، عمل به ظن نخواهد بود. به علاوه اگر عمل به مصالح مرسله جایز نباشد اموری چون تعیین رهبری، تشکیل حکومت، تعیین قوای سه‌گانه و سایر امور مرتبط با دولت که نص خاصی ندارد، دلیلی بر اعتبار آنها نخواهد بود و پایه‌های حکومت متزلزل خواهد شد. پس مقصود طرفداران مصالح مرسله این است که باید با اصول کلی اسلام، هماهنگی داشته باشد» (هاشمی، ۱۳۸۱: صص ۱۶-۱۵).

مصالح مرسله از نظر درجه اهمیت بر سه نوع است:

- ۱-۱) «مصالح ضروری» مصالحی که حیات انسان، قوام و بقای جامعه اسلامی بر آنها متوقف است؛ به گونه‌ای که عدم توجه به آنها موجب «اختلال نظام» و هرج و مرج گردد.
- ۱-۲) «مصالح حاجیه» مصالح مربوط به آن دسته از نیازهایی که به منظور «رفع مشقت و حرج» در نظر گرفته می‌شوند، اگرچه عدم مراعات آنها موجب اختلال نظام نگردد.
- ۱-۳) «مصالح تحسینی یا کمالیه» مصالحی که عدم مراعات آنها موجب اختلال نظام و مشقت و حرج نمی‌شود، بلکه فقط به منظور حفظ مکارم اخلاق و آداب پسندیده

مقرر می‌گردد مانند: میانه روی و اعتدال در امور زندگی و قناعت در امر معاش» (همان). برخی از علمای شیعه در مورد مصالح مرسله معتقدند: «در مقام فتوا باید از صدور فتوای مبتنی بر مصالح مرسله پرهیز کرد، مگر آن که فقیه به مصلحت قطعی رسیده باشد و شرایط را فراهم و موانع را منتفی ببیند، ولی حاکم شرعی می‌تواند بر اساس مصالح مرسله عمل کرده و فرامین خود را مطابق آن پایه ریزی کند. در مسائل اجتماعی، حکومتی و اداری، تحقق قطع و یقین لازم نیست، بلکه ظن عرفی نیز کفایت می‌کند و اساس صدور فرمان‌های ولایی بر این اصل مبتنی است» (تسخیری، ۱۳۸۳، ش ۳۹-۴۰، ص ۱۰۷).

### ۱۱) مصلحت در حوزه فقه زنان

در فقه اسلامی احکام فراوانی درباره زنان وجود دارد. احکامی مانند وجوب پوشش، نصف بودن سهم الارث زن نسبت به سهم الارث مرد، نصف بودن دیه زن نسبت به دیه مرد، معادل بودن شهادت یک مرد در محاکم با شهادت دو زن، وجوب تمکین زن در برابر شوهر، لزوم اجازه شوهر در خروج از منزل و نذر، بهره‌مندی زن از مهریه، نفقه و... بحث این است که آیا می‌توان با تکیه به مصلحت اندیشی و با در نظر گرفتن مقتضیات زمان و مکان، در این احکام به نوعی بازنگری دست زد و به تغییر این احکام، توسعه و تضییق آن حکم نمود؟

به نظر می‌رسد احکام الهی بر ملاکات و مصالحی استوار بوده که نوعاً دائمی است و در جریان زمان، دستخوش دگرگونی نمی‌گردد. زیرا بازنگری در احکام، زمانی ممکن است که ملاکات مزبور در دنیای امروز جاری نباشد یا مصالح اقوایی حاکم باشد. اما چون ملاکات واقعی احکام، غالباً به صورت قطعی روشن نیست، حتی آنجا که تا حدودی روشن است، باز معلوم نیست که در جعل احکام به گونه علت حکم یا حکمت حکم، منظور شده و همچنین واضح نیست که فلان مصلحت یا مفسده در آن حد و

اندازه ای هست که می تواند بر ملاکات احکام فائق آید و آنها را از تأثیر گذاری باز دارد؛ لذا نمی شود در مصلحت اندیشی در احکام فقهی بازنگری نمود. اما اینگونه نیز نیست که در هیچ حکمی از احکام فقهی کمترین بازنگری ممکن نباشد و راه هر گونه بازنگری و تغییر مسدود باشد. زیرا در مواردی با اعتماد بر نصوص شرعی یا قرائن قطعیه، علت و ملاک حکم بدست می آید و در صورت احراز عدم جریان این ملاک یا احراز حاکمیت ملاک در مواردی می توان نوعی بازنگری در حکم شرعی نمود.

عدم بازنگری در احکام شرعی به این معنا نیست که ولی امر مسلمین نمی تواند در حوزه احکام شرعی - از جمله احکام فقهی مربوط به زنان - احکام حکومتی صادر نماید. بلکه ولی امر مسلمین می تواند با توجه به اطلاقات ادله و ولایت و ادله ولایت مطلقه، در صورت اقتضای مصلحت اهم و اقوا موقتاً نوعی بازنگری در احکام شرعی نماید. به تعبیر واضح تر جهت تأمین مصلحت اهم، وی می تواند احکامی را صادر نماید که با احکام اولیه شرعی همخوانی ندارد. زیرا از ادله ولایت مطلقه معلوم می شود که در صورت تزامم مصلحت اهم اجتماعی با مصالح و ملاکات احکام شرعی، ولی امر می تواند جهت تأمین مصلحت اهم، برخلاف احکام اولیه شرعی، احکام و مقرراتی وضع نماید. همچنین در صورت وجود مصلحت، حاکم مسلمین می تواند در اموال و انفس افراد جامعه دخالت کند و مقرراتی برخلاف ولایت افراد نسبت به مال و جان خویش، وضع نماید.

امام خمینی در این رابطه می فرماید: «ولایت فقیه یک کارش تحدید امور است. مالکیت را در عین حالی که شارع مقدس محترم می شمرد، لکن ولی امر می تواند همین مالکیت محدودی را که می بیند خلاف صلاح مسلمین و اسلام است، محدودش کند به حد معینی و با حکم فقیه مصادره بشود» (خمینی، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۲۱۷).

## ۱-۱۱) دیه زن

بر اساس فتاوی‌های فقه‌های شیعه، دیه زن نصف دیه مرد است. این اشکال مطرح می‌شود که مگر ارزش زن در اسلام کمتر از ارزش مرد است؟ آیا در نگاه اسلام مرد از شخصیت انسانی بالاتری برخوردار است؟ آیا اسلام طرفدار تبعیض جنسیتی است؟ معمولاً بیان می‌شود، دیه مربوط به ارزش و قیمت افراد نیست. در نگاه اسلام، انسان دارای شخصیتی است که قابل مبادله با کالا یا پول نیست. بدین جهت دیه عالم و جاهل، مؤمن و غیر مؤمن، باشخصیت و بی شخصیت، بزرگ و کوچک یکسان است؛ با این که قطعاً ارزش انسانی و شخصیتی آنان یکسان نیست. البته فلسفه دیه، تا حدودی جبران خلأ اقتصادی و خسارت مالی ناشی از فقدان مرد، برای خانواده است و از آن جا که وظیفه پرداخت نفقه زندگی زن و فرزند بر عهده مرد است و معمولاً مرد مدیر مالی خانواده است؛ دیه مرد دو برابر دیه زن مقرر شده است. این سؤال مطرح است، اگر زن عهده دار پرداخت نفقه زندگی باشد یا زن و مرد با هم هزینه زندگی را تأمین می‌کنند، ولی فقیه می‌تواند بر تساوی دیه زن و مرد حکم نماید؟

برای جواب به این سؤال باید به چند سؤال دیگر جواب داد، آیا فلسفه و ملاک مزبور برای دیه ملاک قطعی است؟ به نظر می‌رسد مدرک و مستندی برای این ملاک وجود ندارد و از حد ظن و گمان فراتر نمی‌رود، لذا نمی‌توان استنباطات فقهی را بر ملاکات ظنی و احتمالی استوار نمود. آیا مدیریت مالی خانواده که به عهده مرد است بنابر مصحلت و ملاک بوده؟ این امر به جهت ملاحظه مصالحی بوده که اسلام بر تأمین و تثبیت آن مصالح تأکید و اصرار دارد، از جمله برداشتن تکلیف و دغدغه تأمین معاش از زن به دلیل وظایف و مسئولیت‌های طبیعی، مانند قاعدگی، بارداری، شیردهی، تربیت فرزند و حفظ زیبایی و طراوت زن که نقش جدی در بقا و استواری زندگی خانوادگی دارد؛ همچنین به دلیل ضعف جسمی و روحی زن در برابر مرد. بنابراین دلیل قطعی و

روشنی موجود نیست که ملاک دو برابر بودن دیه مرد نسبت به زن، ملاک مزبور است. البته اگر ملاک حکم، جبران خسارت اقتصادی باشد، ممکن است شارع به خاطر تغییر عرف، راضی به نادیده گرفتن این ملاک باشد. لذا فقیه نمی تواند باتکیه به ملاک مزبور بر تغییر حکم شرعی فتوا دهد.

این از جهت حکم فقهی است، اما تغییر حکم بر اساس فرمان حکومتی ولی فقیه در صورت مصلحت اهم، آن هم به صورت موقت و مادام المصلحت، اشکال ندارد. به عنوان مثال اگر زن مقتول، سرپرست خانوار باشد یا برای حاکم اسلامی با بررسی های کارشناسانه احراز شود، افزایش دیه زن تا حد دیه مرد یا کمتر از آن می تواند باعث تقلیل قتل یا آزار و اذیت زنان باشد و عدم افزایش آن می تواند، عامل تجزیه و بی احتیاطی افراد در قتل یا آسیب رساندن به زنان باشد؛ می تواند با حکم حکومتی موقت از طریق افزایش دیه زن، از این پیامدهای ناگوار جلوگیری نمود.

#### فهرست منابع:

- ❖ قرآن کریم.
- ❖ نهج البلاغه، ترجمه صبحی صالح.
- ❖ بحرانی، حسن بن علی بن حسین: «تحف العقول»، کتابفروشی اسلامیه، چ اول، ۱۴۰۰ق.
- ❖ بوٹی، محمدسعید رمضان: «ضوابط المصلحة فی الشریعة الاسلامیه»، مؤسسه الرساله، دارالمتحد، چ ششم، ۱۴۱۲ق.
- ❖ بیهقی، احمد بن حسین: «سنن کبری (بیهقی)»، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
- ❖ تسخیری، محمد علی: «مصالح مرسله و امکان حجیت آن»، فصلنامه فقه اهل بیت، تابستان ۱۳۸۳.
- ❖ جوادی آملی، عبدالله: «ولایت فقیه»، قم، مرکز نشر اسراء، چ دوم، ۱۳۷۹.
- ❖ حر عاملی، محمد بن حسن: «وسائل الشیعه»، مکتبه الاسلامیه، چ اول، ۱۳۸۱ق.
- ❖ حلی (محقق)، شیخ جعفر: «معارض الاصول»، قم، انتشارات آل البیت، چ اول، بی تا.
- ❖ خلاف، عبد الوهاب: «علم اصول الفقه و خلاصه تاریخ التشریح الاسلامی»، بی تا، ۱۳۶۶.
- ❖ خمینی، روح الله: «الرسائل»، چاپخانه مهر، چ اول، ۱۳۸۵ق.



- ◊ خمینی، روح الله: «تحریر الوسيله»، مكتبة الاعتماد، چ چهارم، ۱۴۰۳ق.  
 ◊ خمینی، روح الله: «صحيفة تور»، سازمان مدارك فرهنگی انقلاب اسلامی، انتشارات سروش، چ اول، ۱۳۷۱.  
 ◊ خمینی، روح الله: «ولایت فقیه»، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ هفتم، ۱۳۷۷.  
 ◊ خوئی، ابوالقاسم: «مصباح الفقاهه»، قم، مطبعة الشهداء، چ دوم، ۱۳۸۲.  
 ◊ دهخدا، علی اکبر: «لغت نامه»، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۵.  
 ◊ راوندی، سعید بن هبه الله: «فقه القرآن»، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ق.  
 ◊ رحمانی، محمد: «حکم حکومتی در فقه علوی»، فصلنامه فقه اهل بیت، زمستان ۱۳۸۰.  
 ◊ زحیلی، وهبه: «الفقه الاسلامی و ادله»، دمشق، دارالفکر، چ چهارم، ۱۴۱۸ق.  
 ◊ الزلمی، مصطفی ابراهیم: «اسباب اختلاف الفقهاء فی الاحکام الشرعیة»، الدار العربیة للطباعة، چ اول، ۱۳۹۶ق.  
 ◊ ساعدی، جعفر: «تبعیت احکام از مصالح و مفاسد»، فصلنامه فقه اهل بیت، بهار ۱۳۸۱.  
 ◊ شرتونی، سعید: «اقراب الموارد»، قم، مكتبة آية الله مرعشی، چ اول، ۱۴۰۳ق.  
 ◊ شریعت، محمد صادق: «پرسی فقهی و حقوقی مجمع تشخیص مصلحت نظام»، قم، بوستان کتاب قم، چ اول، ۱۳۸۰.  
 ◊ صدر، محمد باقر: «الفتاوی الواضحة»، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، چ هشتم، ۱۴۰۳ق.  
 ◊ صدوق، ابن بابویه: «توحید»، بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۴۶ق.  
 ◊ صدوق، ابن بابویه: «علل الشرايع»، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۸ق.  
 ◊ طباطبایی، محمد حسین: «معنویت تشیع»، قم، اندیشه، ۱۳۵۴.  
 ◊ طوسی، ابو جعفر: «تهذیب الاحکام»، مكتبة الصدوق، ۱۳۷۶.  
 ◊ غزالی، ابو حامد محمد: «المستصفی»، بیروت، دارالکتب الاسلامیه، چ اول، ۱۴۱۳ق.  
 ◊ فیومی، احمد: «مصباح المنیر»، قم، دارالکتب العلمیه، چ هفتم، بی تا.  
 ◊ قسی، میرزا: «قوانین الاصول»، چاپخانه حاج ابراهیم، ۱۴۰۳ق.  
 ◊ کلینی، محمد بن یعقوب: «اصول کافی»، دارالکتب الاسلامیه، چ سوم، ۱۳۸۸ق.  
 ◊ مدکور، محمد سلام: «مناهج الاجتهاد فی الاسلام»، جامعة الكويت، چ اول، ۱۳۹۳ق.  
 ◊ مطهری، مرتضی: «مجموعه آثار»، تهران، انتشارات صدر، چ دهم، ۱۳۸۱.  
 ◊ مظفر، محمد رضا: «اصول الفقه»، انتشارات المعارف الاسلامیه، چ دوم، ۱۳۸۶ق.  
 ◊ موسوی، سید محمد حسین شرف الدین: «المراجعات»، انتشارات کتابخانه بزرگ اسلامی، بی تا.  
 ◊ مومن، محمد: «تزامم کارهای حکومت اسلامی و حقوق اشخاص»، فصلنامه فقه اهل بیت، بهار و تابستان ۱۳۷۵.

- ◆ نائینی (محقق)، محمد حسین: «فوائد الاصول»، مکتبه المصطفوی، بی تا.
- ◆ نجفی، محمد حسن: «جواهر الکلام»، دارالکتب الاسلامیه، چ هفتم، ۱۳۹۲ق.
- ◆ هاشمی شاهرودی، سید محمود: «میراث غیر مسلمانان»، فصلنامه فقه اهل بیت، بهار ۱۳۸۱.
- ◆ هاشمی، سید حسین: «مجمع تشخیص مصلحت نظام»، قم، مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه، چ اول، ۱۳۸۱.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی